

زیگموند فروید

در قاب عکس ها و لایه لای کلمات

فرخ امیرفریار

زیگموند فروید در قاب عکس ها و لایه لای کلمات، ویراستاران: ارنست فروید، لوسی فروید و ایلزه گروبرینج - سیمیتیز. ترجمه حسن مرتضوی و مهدی ارجمند. تهران: اختران، ۱۳۸۵. ۳۵۱ ص (رحلی) با ۳۵۷ تصویر. ۷۵۰۰۰ ریال.



دهه پیش از آن کشیدن خط آهن آغاز شده بود. سالها باید می گذشت تا نخستین لامپ الکتریکی رسماً در وین روشن شود؛ نه تلفن وجود داشت و نه اتوموبیل.

هنگامی که فروید ۸۳ سال بعد در لندن درگذشت، جنگ جهانی دوم سه هفته ای بود که آغاز شده بود. سراسر اروپا صنعتی شده بود و بشر تنها سه دهه با نخستین پرواز به کره ماه فاصله داشت. فرهنگ و تمدن اروپایی به کلی زبر و رو شده بود و خود فروید سهمی حیاتی در این تغییر انقلابی داشت.

فروید که رابطه میان هیجانهای انسان و محیط زندگی او را کشف کرد، عمیقاً بر تمام حوزه های خلاقیت تأثیر گذارد و آتش جدالی را برافروخت که هنوز فرونشسته و تفکر نسلی را دگرگون کرده است. او برداشت بشریت را از خوشبینی به پرسش گرفت و روند ادبیات را دستخوش تغییر کرد. اصطلاحاتی که او وضع کرد چنان فراگیر شد که کارگران، بازرگانان و صنعتگران غربی در حرفهایشان از «عقدۀ حقارت»، «سوکوبی»، «مکانیسم های دفاعی» و «لیبیدو» می گویند.

فروید به دنبال آن بود که امکان رسوخ عمیق تری به درون ذهن بیماران فراهم کند. در بیست و نه سالگی راه حل را یافت. او ادعا کرد توانسته است بیماران هیستریک را از راه هیپنوتیسم درمان کند؛ به این طریق که در حین هیپنوتیسم بیماران را واداشته شرایط پیش از حمله را به خاطر آورند. آن عصر عصر درمان جسمانی بود و طبیبان چیزی در مورد عوامل روانی بیماریها نمی دانستند و همه چیز بر اساس این فرمول قضاوت می شد که عقل سالم در بدن سالم است.

گامهای نخستین در بنیادگذاری روانکاوای نسبتاً ساده بود. فروید مدعی بود که هیستری و شاید دیگر تظاهرات نوروتیک، ریشه هایشان در برخی اتفاقات ناخوشایندی است که بیمار آنها را فراموش یا سرکوب کرده است. از آنجا که بیمار از شکل گیری بیماری اش آگاهی ندارد، فروید روشی برای دستیابی به محتویات مدفون شده و ناآگاه ذهن به وجود آورد.

فروید شناخت زنده ای از ارزش ادبیات داشت. حتی وقتی شاگرد مدرسه بود سبک ادبی ممتازش شناخته شده بود. در مجموعه آثار او راجع و اشاره به نوشته های گوته و شکسپیر بیش از اشاره به هر روان شناس و روان پزشکی است.

روانکاوای از همان آغاز پیدایش چارویاری اتاق معاینه بیماران را ترک گفت و به وسط میدان مردم شناسی، جامعه شناسی، دین، ادبیات و علوم خفیه جست. اگر هم به یک نظام فلسفی پدل نشد دست کم به صورت یک جهان بینی درآمد و طرفه آنکه این گسترش خارق العاده برای روشی بود که در اصل برای درمان بیماران نوروتیک

(روان نژند) پدید آمده بود.

طی سده بیستم روانکاوای اثر عمده ای بر ادبیات و هنر داشت. مفهوم ناخودآگاه فرویدی، استفاده از تداعی آزاد و کشف دوباره اهمیت رویا سبب شد که نقاشان، مجسمه سازان و نویسندگان دست به آزمایشهای صدفه ای (تصادفی، الله بختکی) و غیر عقلانی در کار خود بزنند و بر جهان درونی خویش و رؤیا و خیالپردازیهایشان توجه کنند. به آن اندیشه ها و صور خیال که پیش از این به عنوان یساره و پوچ و غیر منطقی طردشان می کردند روی آورند و برای آنها اهمیت قائل شوند. نهضت هایی مانند دادانیسم و سوررئالیسم بسیار به فروید مدیون اند و نیز آثار ادبی ای مانند خیزانها اثر ویرجینیا وولف از تداعی آزاد فرویدی الهام گرفته اند. همچنین جویس، لانس، یوجین اونیل از او تأثیر پذیرفته اند. نظریه های داروین توسط فروید کامل شد. این فروید بود که انسان عاری از احساس و زیبایی شناسی و اساساً گنگ لاک و دیدگاه رفتار گرایانه و زیست شناختی صرف داروین را با وجودی عاطفی جایگزین کرد. موجودی که جوهر اصلی اش شور و اشتیاق است. این انسانی است که از دیدی علمی بررسی شده و هنرها و مفاهیم احساسی و زیبایی شناختی موجب عملکردی عالی در او می شود.

زیگموند فروید در قاب عکس ها و لایه لای کلمات کتاب بدیعی است. کتابی است سراسر تصویر و در کنار هر تصویر قطعه ای از نامه ها و آثار فروید آورده شده است. این کتاب به نوعی زندگینامه تصور فروید است. البته به شیوه زندگینامه های معمول فراهم نشده است. تصویرها و نوشته ها متنوع اند؛ درباره همسر، خانواده، کارهای علمی، مشاهیر، دوستان و... مطالبی در کتاب هست. تهیه این کتاب را ارنست پسر فروید آغاز کرده بود که پیش از پایان آن درگذشت و کار با کمک همسر او فرجام یافت. کتاب پیشگفتاری نزدیک به ۳۰ صفحه دارد که در واقع زندگینامه فشرده و دقیق فروید است.

فروید در زندگینامه خودنوشته اش که منتشر شده، از زندگی شخصی خود تقریباً هیچ نمی گوید و عمدتاً به پیدایش و تکامل روانکاوای می پردازد. مردی که همه عمرش را صرف بررسی رازهای محرمانه ای کرد که افراد می کوشند از دیگران و نیز از خود پنهان کنند، اکراه فراوان داشت که چیزی از رازهای خود را بر ملا کند. از این رو کتاب حاضر که توسط نزدیکترین افراد به او فراهم شده، می تواند نکته هایی از زندگی او را روشن کند.

در ادامه این گفتار چند تصویر و نقل قول که از کتاب انتخاب شده می آید.

* در این گفتار علاوه بر کتاب معرفی شده، از دو کتاب زیر نیز استفاده شده است.

۱. لوفیس آنتر مایر، آفرینندگان جهان نو، ج ۱: «زیگموند فروید»، ترجمه علی خدایی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، صص ۳۲۰-۳۱۱.
۲. آنتونی استور، فروید، ترجمه حسن مردندی، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۵).



مارتا فروید همراه با دخترش سوفی (حدود سال ۱۹۱۲)

«همچنین همیشه توانایی خانم فروید را در انجام دقیق نقشش در مسائلی که به او مربوط می شد ستودم. او همیشه همسر و مادری فداکار و آماده تصمیم گیری بود، اما در موضوعاتی که مسائل شوهرش می دانست دخالت نمی کرد. همیشه از خود مطمئن بود و هرگز تماشاجی صرف نبود. بی شک از طریق او بود که شش بچه دور از مسائل روانکاوی پرورش یافتند. البته این امر به هیچ وجه ناشی از بی تفاوتی فروید نبود. اما اکنون می دانم که از دور بودن محفل خانوادگی اش از تنشهای آشکار خشنود بود و از نقش همسرش در این میان لذت می برد.»

(لوآندرتاس - سالومه در دیدار از خانواده فروید)



فروید و نامزدش مارتا برنیز (۱۸۸۵)

«صمیمی ترین یارم. دختر کوچکم است که بسیار خوب رشد کرده»
(نامه به ساندور فرانچزی، ۹ ژوئیه ۱۹۱۳)



«فکر می کنم باید به تو بگویم که من همیشه از استعدادهای ذهنی ام ناراضی بوده ام و دقیقاً هم می دانم در چه جنبه هایی ضعف دارم. در عین حال خودم را آدم بسیار اخلاقی ای می دانم و با این جمله زیبای ت. ویشر موافقم که می گوید: «اخلاق بی نیاز از اثبات است.» هنگامی که کار به عدالت طلبی و ملاحظه دیگران و تنفر از آزارسانی به دیگران یا سواستفاده از آنها می رسد، خودم را با بهترین آدمهایی که می شناسم مقایسه می کنم. هرگز عملی کینه جو یا نه و مغرضانه انجام ندهم و وسوسه انجام آن را نیز نداشته ام. البته این حرفها نباید کمترین غروری برای انسان به بار آورد.»

(نامه به جیمز جی. پوتنام، ۸ ژوئیه ۱۹۱۵)



اشتفان تسوایگ سالوادور دالی را در ژوئیه سال ۱۹۳۸ به دیدار فروید برد. در این دیدار دالی تصویر فروید را با مرکب روی کاغذ ابری کشید.

درباره روانکاوی

«روانکاوی فی نفسه نه مذهبی است نه غیر مذهبی، بلکه ابزاری است بی طرف که هم روحانیون و هم مردم عادی می توانند برای تسکین آلام آدمها از آن سود جویند. من از این نکته تکان خوردم که هرگز برایم پیش نیامد بی برم که روش روانکاوی چگونه در امور معنوی تأثیر فوق العاده ای دارد، اما این شگفتی قطعاً به علت دوری من، به عنوان یک لامذهب شریب، از کل عقاید مذهبی بوده است.»

(نامه به اسکار فیستر، ۹ فوریه ۱۹۰۹)

«روانکاوی را نباید برای... مشکلاتی که شما با آن دارید سرزنش کرد، خانمها و آقایان، من باید شما را دست کم به دلیل آنکه دانشجوی پزشکی هستید مسئول آن بدانم. آموزش پیشین شما جهت گیری خاصی به اندیشه تان داده که از روانکاوی دورتان می کند. آموخته اید برای کار کارهای ارگانیک و اختلالات آن بنیادی کالبدشناسانه بیاید و آنها را از لحاظ شیمیایی و فیزیکی تبیین و از دیدگاه بیولوژیک بررسی کنید. اما هیچ بخشی از علاقتان متوجه زندگی روحی نبوده است که به هر حال این ارگانیک بسیار پیچیده در آن تحولات به اوج خود می رسد. به این دلیل، شیوه های روانی اندیشه برایتان بیگانه مانده است. شما عادت کرده اید با شک و تردید به آن بپردازید و از انتساب علمی بودن به آن خودداری می کنید و برخورد با آن را به آدمهای عادی، شعرا، فیلسوفان طبیعی و عرفا می سپارید. این محدودیت، بی شک، برای فعالیت دماغی شما تعیین کننده است... این همان شکافی است که روانکاوی می کوشد پر کند. می کوشد تا به روان پزشکی بنیاد روان شناسی مفقود خود را بدهد. امیدوار است زمینه های مشترکی بیاید تا بر پایه آن همگرایی اختلالات جسمانی و دماغی مشهود شوند. با این هدف پیش رو، روانکاوی باید خود را از هر نوع فرضیه ای که با آن بیگانه است برهاند، خواه فرضیه ای مربوط به کالبدشناسی باشد خواه از نوع شیمیایی یا فیزیولوژیکی، و باید سراسر با ایده های صرفاً روانی عمل نماید؛ و به همین دلیل می ترسم که شروع کار با آن برای شما عجیب جلوه کند.»

(سخنرانیهای مقدماتی درباره روانکاوی)

فریود و آلبرت اینشتین

«بله... دوساعتی با اینشتین گپ زدم... آدمی دل زنده، استوار و دوست داشتنی است. همان قدر درباره روان شناسی می داند که من از فیزیک سر در می آورم. در مجموع در این دیدار به هر دو خوش گذشت.»

(نامه به ساندور فرانچزی، ۲ ژانویه ۱۹۲۷)

«شما جامعه ملل و مرا با پاسخی به راستی کلاسیک مسرور کرده اید! وقتی این یادداشت را برایتان نوشتم نسبت به عدم اهمیت نامه خود کاملاً واقف بودم.

غرض ابراز حُسن نیت است. خودم را چون کرمی می بینم که به قلاب آویزان شده تا یک شاه ماهی را به دام بیندازد.»

(نامه اینشتین به فریود، ۳ دسامبر ۱۹۳۲)

درباره فنودور داستایوسکی

«تقریباً تمامی ویژگیهای آثار او را... می توان در شرایط روانی یا صحیح تر، ساخت جنسی اش با جزئیاتی کامل ردیابی کرد، موضوعی که برای ما غیر عادی اما برای روس ها کاملاً عادی است. خصوصاً می توان به تمامی مواردی اشاره کرد که عجیب و آزاردهنده است. او را نمی توان بدون روانکاوی درک کرد - یعنی او به آن نیاز ندارد چون آن را در هر شخصیت و هر جمله از آثارش نشان می دهد. این واقعیت که برادران کارامازوف به خصوصی ترین مسائل داستایوسکی می پردازد - پدر کشی - و آن را بر تئوری روانکاوی برابری کردار واقعی و قصد شریبانه مبتنی می سازد، یک نمونه به دست می دهد. غرابت عشق جنسی او، یا هوس کور کورانه است یا ترحمی متعالی، تر دیدهای قهرمانان او که نمی دانند عاشق اند یا متنفر، عاشق چه کسی هستند، چه زمان عاشق هستند و غیره به وضوح نشان می دهد که روان شناسی از چه بستری بر می خیزد. می دانم که چنین تأکیدی بر به اصطلاح آسیب شناسی در تو این سو تفاهم را ایجاد نمی کند که هدفم کوچک شمردن یا بی اهمیت دانستن عظمت قدرت خلاقانه داستایوسکی است.»

(نامه به اشتفان تسوایگ، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۰)

«به زحمت می توان نتیجه تصادف دانست که سه شاهکار ادبیات تمام دورانها - آذیب شاه سوفوکل، هملت شکسپیر و برادران کارامازوف داستایوسکی - همگی به یک موضوع پرداخته اند: پدر کشی.»

(داستایوسکی و پدر کشی)

فریود و سالوادور دالی

«سرانجام با فریود در لندن ملاقات کردم، همراه اشتفان تسوایگ بودم... پیش از ترک منزل کوشیدم مجله ای را به او بدهم که مقاله ام درباره پارانویا در آن انتشار یافته بود. فریود به من خیره شده بود و به آنچه که نشانش داده بودم کوچکترین توجهی نکرد. همین طور که مدام نگاهم می کرد و گویی می کوشید با تمام وجودش در واقعیت روانی ام رسوخ کند، فریاد زد: «من هرگز چنین نمونه ای از اسپانیایی ها ندیده بودم. چه آدم متعصبی!»

(دالی درباره ملاقاتش با فریود)

«بدم نمی آمد با سوررئالیست ها ملاقات کنم که گویا مرا مُرشد خودشان می دانند. خیلی هم در این باور خود راسخ و دو آتشه اند (مثل مشروب که نود و پنج درصد

آن الکل باشد). این جوان اسپانیایی با آن نگاه تند و متعصبانه و مهارت استادانه و غیر قابل انکارش، باعث شد در پیشداوریهایم تجدید نظر کنم. خیلی جالب خواهد بود اگر در این زمینه به تحقیقی جدی دست بزنم که چطور می شود چنین تابلویی کشید.»

(نامه به اشتفان تسوایگ، ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۸)

خطابه تهنیت آمیز به مناسبت هشتمین زاد روز فریود

«باشد تا هشتمین سالگرد تولد زیموند فریود به فرصتی مغتنم برای ما تبدیل شود تا به آغازگر دانشی جدید و عمیق از نوع انسانی، تبریک گفته و درود بفرستیم. هر قلمروی از آثار او به عنوان پزشک و روان شناس، فیلسوف و هنرمند، این کاشف بی باک و التیام بخش، برای دو نسل اهمیت داشته و چون راهنمایی برای کندوکاو مناطق نامکشوف ذهن انسان عمل می کرده است. روحی سراسر مستقل، یک «مرد، شهسواری با نگاهی گستاخ»، آن گونه که نیچه در وصف شوپنهاور می گوید، متفکر و پژوهشگری که به تنهایی می توانست تاب آورد و با این همه بسیاری را به خود جلب کرد. راه خود را بی گرفت و حقایقی را فاش کرد که خطرناک می نمود زیرا آنچه را که ترس پنهان کرده بود آشکار می ساخت و بر تاریکی ها نور می تاباند. در همه جا مسائل جدیدی را به نمایش گذاشت و ملاکهای کهنه را تغییر داد؛ با بررسی و جست و جوی تحقیق را بسی گسترش داد و حتی مخالفتش را با دادن انگیزه برای اندیشیدنی خلاقانه که از او برگرفته بودند مدیون خویش ساخت. شاید سالهای آینده این یا آن نتیجه تحقیق او را تغییر دهد اما پرسشهایی که زیموند فریود برای نوع آدمی مطرح ساخت هرگز دوباره مسکوت نخواهد ماند، دیگر نمی توان کشفیات او را انکار یا برای مدتی طولانی تیره و تار کرد. مفاهیمی که او ساخته و پرداخته کرد، واژه هایی که او برای بیان آنها برگزید به اجزای آشکار زبانی زنده تبدیل شده اند؛ در تمامی عرصه های انسانی، در مطالعه ادبیات و هنر، تاریخ مذهب و اسطوره های پیشاتاریخی، فرهنگ عامه و تعلیم و تربیت و به ویژه شعر، می توانیم نقش برجسته تأثیرات او را تشخیص دهیم و اگر دستاوردی فراموش ناشدنی از نوع انسان به جا بماند، ما یقین داریم که کشف او درباره علم روان است.

ما، کسانی که دیگر دنیای فکری خود را نمی توانیم بدون مفاهیم جسورانه ای تصور کنیم که محصول تمام عمر فریود است، شادمانیم که این محقق برجسته و خستگی ناپذیر میان ماست و با قدرتی بی همتا به کار خویش ادامه می دهد. باشد تا مردی که به او افتخار می کنیم، مردی که ستایش خود را نثارش می کنیم، سالهای سال میان ما زنده بماند.

(توماس مان، اچ. جی. ولز، رومن رولان، ویرجینیا وولف، ژولز رومان، اشتفان تسوایگ و دیگران، ۱۹۳۶)